

بررسی سیر تحولات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی ترکان در قرن چهارم هجری قمری

امیر صمدیان^۱

چکیده

داده‌ها و روایت‌های تاریخی گزارش شده از وضعیت جوامع ترک در طول چهارم ه. ق/دهم میلادی نشان از دگرگونی‌هایی در سطح اجتماعی ترکان دارد. این تحولات صورت گرفته در نهایت به تغییرات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی در منطقه منجر شد.

در این پژوهش با رویکردی تحلیلی^۲ توصیفی به بررسی داده‌های مختلف تاریخی پرداخته و کوشیده شده است به تصویری واضح تر از وقایع و رویدادهای جوامع ترک در طول سده دهم میلادی دست یافته شود. آشنایی بیشتر جوامع ترک با عناصر زندگی تمدنی از جمله پذیرش اسلام، گسترش شهرنشینی و تشکیل دولت قراخانی از بزرگ‌ترین نتایج این تحولات محسوب می‌شود. دولت قراخانیان با استفاده از این ظرفیت‌های موجود در فضای اجتماعی، سیاسی، اقتصادی جوامع ترک توانست در سال‌های پایانی این سده به گسترش قلمرو خود پرداخته و با تسلط بر ترکستان و فرارود به قدرتی تبدیل شود که نقش چشم‌گیری در تعیین مناسبات موجود در منطقه ایفا کند.

واژه‌های کلیدی: قراخانیان، ترکان، تحولات اجتماعی، فرارود، ترکستان.

^۱. کارشناسی ارشد تاریخ ایران اسلامی دانشگاه خوارزمی

Amirsamadian99@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۱۱/۲۵ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۰۳/۰۸

مقدمه

به احتمال زیاد این مسلمانان بودند که به واژه "ترک" ارزش زبان‌شناسی امروزی آن را دادند. ترکان نیز پس از پذیرش اسلام این نام را پذیرفتند. اما خارج از حوزه نفوذ فرهنگ اسلامی واژه "ترک" رواج چندانی نیافت. روس‌ها و اروپای غربی تنها برای نامیدن ترکان مسلمان از این نام استفاده می‌کردند. واژه "ترک" در اروپا فقط برای نامیدن امپراتوری عثمانی که مانند ترک‌های ارخون، همگی از اخلاف غزها بودند، بکار می‌رفت. در منابع روسی نیز واژه ترک تنها برای غزهایی که با امپراتوری بیزانس در ارتباط بودند، استفاده می‌شد. برای مثال آنها پچنگ‌ها^۱ را ترک نمی‌دانستند. (بارتولد، ۱۳۷۶، ۴۳) واژه ترک برای مسلمانان دارای یک مفهوم نژادی- فرهنگی بوده است. مسلمانان در طول سده چهارم هـ. ق/دهم م برای جدا کردن ترکان مسلمان از غیر مسلمان واژه "ترکمان یا ترکمن" را ابداع و استفاده کردند. (مقدسی، ۱۳۸۵، ۳۹۳-۳۹۸)

در آغاز سده چهارم هـ. ق/دهم م در نواحی شمالی دریای خزر تا مرزهای چین شش گروه بزرگ قبایل ترک به نام‌های قرلق‌ها (خرلخ)، غزها، کیماک‌ها، ایغورها، پچنگ‌ها و قرقیزها حضور داشتند.

قرلق‌ها

پس از فروپاشی اتحادیه گوک ترک‌ها^۲، ایغورها و قرلق‌ها بر سر دست یابی به حاکمیت به مبارزه برخاستند. و در نهایت پس از نبردهایی که صورت گرفت، سرانجام ایغورها بر قرلق‌ها پیروزی شده و قلمرو آنها را به تصرف درآوردند. قرلق‌های شکست خورده ناچار به سوی غرب کوچ کرده و سرزمین‌های اون



اوقها (دیگر گروه قبایل ترک) را تصرف کردند.^۳ (سومر، ۱۳۹۰، ۶۸) قلمرو آنها به طبق گفته نگارنده حدود العالم فرغانه و مناطق شرقی آن تا حدود کاشغر و شمال شرقی اسپبجاب را در بر می‌گرفته است. (حدود العالم، ۱۳۴۰، ۸۱؛ استخری، ۱۳۶۸، ۱۱)

قرلقها در گذشته تماما کوچ نشین بودند. اما در دهه‌های پایانی سده‌ی نهم و اوایل سده دهم میلادی گروه‌هایی از آنها در شهرها و روستاها ساکن شده و به کشاورزی و صنعت‌گری روی آوردند. آنها بیش از دیگر اقوام ترک با فرهنگ ایرانی-اسلامی ارتباط داشته و نخستین گروهی از ترکان بودند که اسلام در میانشان نفوذ کرد. ارتباط قرقلقها با دو تمدن بزرگ اسلام و چین، منجر به آشنایی بیشتر آنها با زندگی تمدنی در مقایسه با دیگر اقوام ترک شد. مقدسی جغرافی دان مشهور مسلمان زمانی که در مورد مناطق شمالی اسپبجاب صحبت می‌کند به ترکمانانی که در شهر اردو (در غرب بلاساغون) ساکن بودند، اشاره می‌کند. وی بیان می‌کند که آنها از ترس مسلمان شده و برای والی اسپبجاب پیشکش‌هایی می‌فرستادند. او تنها این ترکمن‌ها را در میان ترک‌ها مسلمان می‌داند. (مقدسی، ۱۳۸۵، ۳۹۳-۳۹۸) البته به نظر می‌رسد مقدسی اطلاعات خود را از منابع قدیمی‌تر گرفته باشد زیرا در زمانی که او کتاب خود را می‌نگاشته، بخش عمده‌ای از جمعیت ترکان به اسلام گرویده بودند.

قبایل قرقلقی تا پیش از تشکیل دولت قراخانی در اتحادیه‌ای متشکل از نه قبیله زندگی می‌کردند. اما مدتی بعد اتحادیه قرقلقها با انشعاب‌هایی رو به رو شده و از هم پاشید. پس از آن قبایل قرقلقی به تشکیل اتحادیه‌های کوچک‌تری دست زدند. مشهورترین آنها اتحادیه‌ای بود که در فرغانه و با مرکزیت شهر طراز

تشکیل شد. این اتحادیه به دلیل هم مرز بودن با مرزهای اسلامی همواره مشغول نبرد با مسلمانان بود. در رأس این اتحادیه فرمانده نظامی با عنوان ییغو حضور داشت. (سومر، ۱۳۹۰، ۶۸) قرقانی که در این اتحادیه حضور داشتند نسبت به دیگر خویشاوندان خود از زندگی متمدنانه تری برخوردار بودند، به صورتی که بسیاری از آنها یک‌جانشین گشته و مراحل تقسیم آغازین کار اجتماعی را طی می‌کردند.

پس از فروپاشی اتحادیه قرقان سه قبیله از نه قبیله قرق در شمال غربی ایسیک گول اتحادیه چگل‌ها را به تشکیل دادند. (Marvazi, 1942, 31) چگل‌ها قبایل دامپروری بودند که در خرگاه‌ها و خیمه‌ها زندگی می‌کردند. البته در مناطق جنوبی سرزمین‌های چگلی شهرهایی وجود داشته که بیشتر جمعیت آنجا را مسلمانان تشکیل می‌دادند. تا نیمه سده دهم میلادی چگل‌ها به مانند دیگر اقوام غیر متمدن به پرستش عناصر طبیعت می‌پرداختند. (حدود العالم، ۱۳۴۰، ۸۳) اما با تشکیل دولت قراخانی و آشنایی بیشتر با فرهنگ اسلامی که وجود شهرهای مسلمان نشین در جنوب یکی از عوامل اصلی آن محسوب می‌شد، منجر به پذیرش اسلام توسط آنها در نیمه دوم سده چهارم هـ. ق/ دهم م شد. (بارتولد، ۱۳۷۶، ۱۱۱)

اتحادیه دیگر قرلوقی را تخسی‌ها در مناطق غربی چگل‌ها تشکیل دادند. آنها همانند چگل‌ها مردمانی دامپروری و کوچ نشینی بودند. (حدود العالم، ۱۳۴۰، ۸۴) تخسی‌ها در آغاز پس از فروپاشی اتحادیه قرلوقی به همراه دو قبیله دیگر (بلاق‌ها و کوکرکین‌ها) از اتحادیه چگل را بوجود آوردند. اما نگارنده حدود العالم در زمان نگارش این اثر تخسی‌ها را خارج از اتحادیه چگل می‌داند.



با توجه به این امر می‌بایست تخصی‌ها پس از مدتی از اتحادیه چگل‌ها مستقل شده باشند. (همانجا Marvazi, 1942, 31) تخصی‌ها از زمره قبایلی بودند که بدنه اصلی دولت قراخانی را تشکیل می‌دادند. این قبایل به مانند چگل‌ها در سده دهم میلادی به اسلام گرویدند. (بارتولد، ۱۳۷۶، ۱۱۱)

غزها

بنابر اطلاعاتی که از منابع جغرافی دانان مسلمان به دست آمده است، قلمرو قبایل غز از دریای خزر تا حوزه میانه سیر دریا (سیحون) و به صورت دقیق تر تا فاراب (نام ترکی آن قراچق) را شامل شد. حوزه میانه سیر دریا بیشتر تمرکز جمعیتی را در تمام سرزمین‌های غزان داشته است. (سومر، ۱۳۹۰، ۷۳؛ حدود العالم، ۱۳۴۰، ۸۶؛ پری‌تساک، ۲۵) مرزهای جنوبی غزها در فرارود از گرگانج (جرجانیه در متون عربی) تا مناطق شمالی بخارا و اسپینج‌اب را در بر می‌گرفت. و به گفته ابن فضلان مرزهای غزان در شمال تا رود جام (امبا امروزی) امتداد پیدا کرده بود. (حدود العالم، ۱۳۴۰، ۸۶؛ استخری، ۱۳۶۸، ۲۶۴؛ ابن فضلان، ۱۳۸۵، ۷۸؛ سومر، ۱۳۹۰، ۷۳؛ پری‌تساک، ۲۵)

در اوایل سده دهم میلادی جند، جواره (هواره)، ده نو شهرهایی هستند که غزان در آن ساکن بودند. این شهرها بر کرانه رود چاچ و در ده منزلی خوارزم و بیست منزلی پاراب یا فاراب قرار داشتند. از دیگر شهرهایی که به حضور غزان در آن اشاره شده فاراب، ستکند و صبران ° در اسپینج‌اب - است که در این زمان محل فعالیت بازرگانان غز در زمان صلح بود. در بیشتر این شهرها جمعیت مسلمان سکنه اصلی شهر را تشکیل می‌دادند. اما اداره شهرها و قدرت سیاسی

در دست بیغوی غز قرار داشته است. (حدود العالم، ۱۳۴۰، ۱۲۲؛ استخری، ۱۳۶۸، ۲۶۳-۲۶۴؛ بارتولد، ۱۳۸۷، ۳۹۵-۳۹۶؛ پریساک، ۲۶)

با وجود حضور گروه‌هایی از غزان در شهرها، بیشتر جمعیت غزان چادرنشینی دامپرور بودند که گله‌های بزرگ‌شان بخش اصلی سرمایه‌شان را تشکیل می‌داد. غزها با در اختیار داشتن جاده‌ای که خوارزم - ایتل، به بازرگانی با خوارزمیان و خزرها می‌پرداختند. بخش اصلی محصولات آنها را برده، دام و پوست حیوانات تشکیل می‌داد و خوارزم خریدار اصلی آنها بود. در مقابل، غزان بخشی از محصولات مورد نیاز خود را از خوارزم و دیگر مناطق اسلامی تهیه می‌کردند. (استخری، ۱۳۶۸، ۲۳۸؛ مجمل التواریخ و القصاص، ۱۰۲) آنها در زمانی که با همسایگان غربی خود در صلح بودند غله مورد نیاز خود را از آنها خریداری می‌کردند. (حدود العالم، ۱۳۴۰، ۱۱۸؛ استخری، ۱۳۶۸، ۲۶۴) استخری در جای دیگر اشاره می‌کند که غزها بهترین گوسپندان را پرورش می‌دادند و این گوسپندان بخشی از گوشت مورد نیاز خراسان را در آن زمان تأمین می‌کردند. (استخری، ۱۳۶۸، ۲۲۱) در سفرنامه ابن فضلان در جایی که خوارزمشاه با نمایندگان خلیفه گفتگو می‌کند. در خلال صحبت اشاره‌هایی به سود سرشار فروش آهن و ابزار آهنی به ترکان به ویژه غزان شده است. (ابن فضلان، ۱۳۴۵، ۶۲) پوشاک خوارزمی نیز در میان غزها رواج داشته به گونه‌ای که ابن فضلان به لباس‌های خوارزمی‌ای اشاره می‌کند که در هنگام ازدواج از طرف خانواده پسر به خانواده دختر هدیه می‌شده است. (همان، ص ۷۰)

در این سده می‌توان از خانواده، تیره و قبیله‌ی خویشاوند به عنوان نهادهای اجتماعی در جامعه کوچ نشین ترکان و یا هر اجتماع قبیله‌ای دیگر نام برد.



زمانی که ما از نهاد خانواده، تیره و قبیله صحبت می‌کنیم، منظور شبکه نقش ها و یا شبکه انتظارات و تکالیف است. اما وقتی از خانواده، تیره و قبیله به عنوان یک اجتماع طبیعی صحبت می‌شود. منظور "ما"یی است که در یک میدان تعاملی گرم با حریم نسبتاً مشخص به وجود آمده و اعضاء "ما" نسبت به آن احساس تعلق و وابستگی عاطفی مشترک دارند و در مقابل "ما" نیز به آنها نوعی هویت جمعی مشترک اعطاء می‌کند. این هویت مشترک به انسجام و وفاق درونی بیشتر این تیره ها و قبایل کمک فراوانی کرده و آنها را برای رویارویی سیاسی، نظامی و... توانمندتر می‌کند. البته همواره افزایش جمعیت و در پی آن دسته بندی بیشتر جامعه قبیله، خود عاملی برای افزایش تنش و درگیری بوده است. اما در زمان هایی که برای اعضاء هدف مشترکی وجود داشته باشد، جامعه برای دست یابی و تحقق آن، انسجام و وفاق بیشتری از خود نشان می‌دهد. برای نمونه می‌توان به وجود دشمن خارجی که منافع همه اعضاء جامعه را تهدید می‌کند اشاره کرد و یا گاه در صورت پیروزی در نبردی که می‌تواند برای جامعه رفاه و امنیت بیشتری فراهم آورد. در سده چهارم و اوایل سده پنجم هجری قمری به خوبی می‌توان این قبیل موارد را در میان کوچ‌نشینان ترک مشاهده کرد. (اتحاد کنفدراسیون قبایل یغما، تخسی، چگل، قرلق و تشکیل دولت قراخانی برای مبارزه با دولت سامانی و تصرف فرارود، اتحاد قبایل مختلف غز تحت رهبری سلجوقیان برای تصرف خراسان از نمونه- های این موارد محسوب می‌شوند).

در این زمان جمعیت غزان به صورت واحدهای پراکنده سیاسی، اجتماعی و اقتصادی زندگی می‌کردند. اما در حدود ناحیه سیردریا و به خصوص نواحی

اطراف فاریاب اتحادیه‌ای از چند قبیله غز تشکیل شده بود که توسط یبغویی که در زمستان‌ها در ده نو اقامت داشت اداره می‌شد. (حدود العالم، ۱۳۴۰، ۸۶؛ ابن حوقل، ص ۲۳۷) به نظر می‌رسد یبغو مقامی بوده که رهبری نظامی چند قبیله خویشاوند یا همان کنفدراسیون قبیله‌ای را بر عهده داشته است. متأسفانه در منابع تاریخی، اطلاعات دقیقی از فعالیت‌های این یبغوها در دست نیست. در این صورت به درستی نمی‌توان به میزان قدرت سیاسی و اختیارات یبغوها پی‌برد. در ساختار قبایلی و تیره‌ای اگر مقام یبغو را معادل باسیلیوس یونانی مقایسه کنیم. متوجه خواهیم شد که یبغو در ساختار قدرت در قبایل و تیره سمتی موروثی نبود و اعضاء قبایل و تیره همگی در انتخاب فرماندهان نظامی نقش داشتند. اما در مراحل بالایی بربریت، در روند تکامل اجتماعی در گذر از زندگی کوچ نشینی به یک جانشینی، با سرنوشت ساز شدن پدیده جنگ و در پی آن قدرت‌گیری رهبران نظامی در درون جامعه قبیله، به مرور موروثی شدن مقام فرماندهان نظامی در یک تیره خاص در میان تیره‌های متفاوت و در نهایت یک خانواده خاص در درون خانواده‌های متفاوت در یک تیره صورت می‌گیرد. همچنین از دیگر پیامدهای این پدیده اجتماعی کاهش برخی اختیارات دیگر اعضای تیره و قبیله در مقابل قدرت‌گیری هر چه بیشتر فرماندهان نظامی و اعضای تیره و خانواده آنها است. در دوران بالایی بربریت شورای قبایل به عنوان مرکز تصمیم‌گیری برای مسائل کلان همچنان به فعالیت خود ادامه می‌دهد. اما با قدرت‌گیری برخی افراد و تیره‌ها به خودی خود تصمیمات و دیدگاه‌های آنها در شورای قبایل نقش سرنوشت‌سازتری پیدا می‌کند. البته در مقام نظر حوزه اختیارات یبغو، تنها به امور نظامی محدود است و باقی امور



همچنان در شورای قبیله تصمیم‌گیری می‌شود. اما با قدرت‌گیری خویشاوندان نزدیکِ بلند پایگانِ نظامی، خارج از ساختار مناسبات تیره‌ای و قبیله‌ای، نطفه اشرافیت بعدی در جامعه بنیان گذاشته می‌شد و در نتیجه این روند منجر به کاهش غالباً تدریجی اختیارات شورای قبیله می‌شود. که در اصطلاح به این دوره از سیر تکامل اجتماعی "دموکراسی نظامی" گفته می‌شود. (رجوع شود به کتاب منشأ خانواده، مالکیت خصوصی و دولت نوشته فردریک انگلس در مورد دموکراسی نظامی در سیر تکامل جوامع، صص ۱۲۵-۱۲۹) با توجه به شواهد موجود به نظر می‌رسد غزهای ساکن در کرانه مرکزی سیردریا، در دوران دموکراسی نظامی و در واپسین دوران انتهایی بربریت قرار داشته و در حال گام نهادن به مرزهای زندگی متمدنانه بودند.

پس از معرفی نقش ییغو از دیگر مقامات تشکیلات قبایل ترک "سوباشی" است. این‌گونه به نظر می‌رسد که سوباشی مقامی پایین‌تر از ییغو داشته است. احتمال می‌رود مقام سوباشی در آغاز به رهبران نظامی یک قبیله و یا چند تیره متفاوت اطلاق می‌شد. منابع از سوباشی بودن رییس دودمان سلجوقی صحبت می‌کنند که در تحت فرمان ییغو خدمت می‌کرده است. (ابن اثیر، ۱۳۸۵، ۵۷۲۰/۱۳)

گوذرکین از دیگر مناصب موجود در میان تشکیلات قبایل ترک بوده است. ابن فضلان این مقام را خلیفه (جانشین) ییغو معرفی می‌کند. (ابن فضلان، ۱۳۴۵، ۷۵) فاروق سومر تلفظ دقیق این منصب را کولارکین می‌داند. (سومر، ۱۳۹۰، ۲۷۸)

ترخان‌ها و ینال‌ها از دیگر مقام‌های موجود در میان غزان بودند. آنها از محترم‌ترین و بلند پایه‌ترین افراد جامعه غز محسوب می‌شدند. ابن‌فضلان از حضور آنها در شورای تصمیم‌گیری قبایل صحبت می‌کند. (ابن‌فضلان، ۱۳۴۵، ۷۷؛ سومر، ۱۳۹۰، ۹۲) این احتمال وجود دارد که آنها نمایندگان تیره و طایفه‌های خود در شورای قبایل بوده‌اند که در آغاز از طرف اعضای تیره و طایفه‌ی خود انتخاب می‌شدند. ابن‌فضلان یادآوری می‌کند که کسانی را در میان غزها دیده است که دارای ده هزار چهارپا و صد هزار گوسپند بوده‌اند. همچنین در جای دیگر از این سفرنامه از وجود کنیزان و غلامانی صحبت می‌کند که در خدمت بزرگان و ثروتمندان غزان مشغول بودند. (ابن‌فضلان، ۱۳۴۵، ۷۴-۷۸) با توجه به این داده‌ها می‌توان به‌گذار جامعه غزان از ساختارهای برابر تیره به جامعه‌ای طبقاتی پی برد. در این مرحله با قدرت‌گیری بزرگان و رهبرانی که در آغاز به دلیل داشتن توانایی سیاسی و مهم‌تر از آن نظامی به قدرت می‌رسیدند. به ویژه با وجود دشمنان در همسایگی آنها نبرد و درگیری در درون و بیرون جامعه بخشی از زندگی جامعه را تشکیل می‌دهد.

جنگاوری ترکان همواره مورد توجه مسلمانان بوده است. غارتگری بخشی از ویژگی‌های زندگی قبیله‌ای و غیر تمدنی است که در میان ترکان هم دیده می‌شود. این قبایل برای تصرف چراگاه‌های لازم برای تغذیه دام‌هایشان به رقابت با یکدیگر می‌پرداختند. گاه این رقابت‌ها به کوچ قبایل شکست خورده منجر می‌شد. (حدود العالم، ۱۳۴۰، ۸۶)

قبایل غز در مرزهای جنوبی خود با شهرهای بزرگ اسلامی ارتباط پیدا می‌کردند. اشارات فراوانی در منابع مسلمانان از تاخت و تاز قبایل غز به سرزمین‌های



اسلامی شده است. آنها در تمام طول سال به شهرها و روستاها فرارود حمله کرده و به چپاول آنها می‌پرداختند. در مقابل مسلمانان نیز حملاتی برای کسب غنایم - به ویژه بردگان - به درون سرزمین‌های ترکان غز صورت می‌دادند. برای مثال می‌توان به حمله پیروزمندانه عبدالله بن طاهر به غزها اشاره کرد. (بلاذری، ۱۹۳۲، ۴۲۰) مناطق متمدن جنوبی از جمله خوارزم همواره بخشی از نیروهای خود را برای دفع خطر احتمالی غزها اختصاص دادند. استخری از غازیان ترک مسلمانی خبر می‌دهد که غالباً ساکن شهرها شده و به جنگ با خویشاوندان چادرنشین غیر مسلمان خود می‌پرداختند. غزهای ساکن شهر ستکند در بخش غربی رود چاچ نمونه‌ی این گروه بودند. (حدود العالم، ۱۳۴۰، ۸۷؛ استخری، ۱۳۶۸، ۲۶۴؛ مقدسی، ۱۳۸۵، ۴۳۱؛ سومر، ۱۳۹۰، ۷۵)

در مرزهای غربی غزان، قرقان حضور داشتند. منابع به جنگ‌های سختی که در میان این قبایل رخ داده است اشاره می‌کنند. حتی در یکی از این جنگ‌ها گزارشی از کشته شدن یبغو غزان روایت شده است. اطلاعاتی از خصومت ریشه دار غزها و چگل‌ها نیز وجود دارد. (سومر، ۱۳۹۰، ۹۶) اما همان طور که گفته شد در زمان صلح مناسبات بازرگانی میان آنها برقرار بوده است، به صورتی که حداقل بخشی از غلات مورد نیاز غزان از سرزمین‌های قرلوقی تأمین می‌شد. (استخری، ۱۳۶۸، ۲۶۴)

در مرزهای شمالی غزها قلمرو کیماک‌ها، دیگر اتحادیه قبایل ترک وجود داشت. می‌دانیم که نبردهایی نیز در میان آنها رخ می‌داده است. اما در زمان صلح، هر ساله و در فصل سرما کیماک‌ها گله‌های خود را به سوی جنوب کوچ داده و از مراتع غزها استفاده می‌کردند. (حدود العالم، ۸۵؛ Marvazi, 1942,

32) در نیمه دوم سده یازدهم میلادی بخشی از غزها به دلیل فشار کیماک‌ها ناچار به مهاجرت شدند. آنها نخست به روسیه و در ادامه به مرزهای امپراتوری بیزانس در دانوب کوچ کرده و در نهایت با اختلاط با جمعیت اسلاو منطقه هویت خود را از دست دادند. (بارتولد، ۱۳۷۶، ۲۵۹؛ گروسه، ۲۵۵) تهاجمات کیماک‌ها به سرزمین‌های غزان را می‌توان یکی از عوامل اصلی عقب ماندگی غزان نسبت به قرقان برشمرد، البته جغرافیای حاصلخیز، قرار داشتن راه‌های بازرگانی و گستردگی حجم داد و ستد قرقان بخش دیگری از این پیشرفت به حساب می‌آید.

در مرزهای شرقی غزها، قبایل پچنگ و دولت خزر حضور داشتند. غزها همواره حملات غارت گرانه‌ای را به سرزمین‌های پچنگی صورت می‌دادند و گاهی در این یورش‌ها با دولت خزری متحد می‌شدند. (سومر، ۱۳۹۰، ۷۵) در مورد خزرها و غزان با وجود اشاره‌ای که به همکاری‌های صورت گرفته میان آنها در نبرد با پچنگ‌ها شد، روابط خصمانه‌ای در میانشان برقرار بوده است. ابن فضلان در سفرنامه خود اشاره‌ای به اسیران غزی می‌کند که به در اسارت خزرها درآمده بودند. (ابن فضلان، ۱۳۴۵، ۷۷)

با دگرگونی در بافت اجتماعی غزها و حرکت از جامعه قبیله‌ای و تیره‌ای به سوی جامعه طبقاتی یکجانشین، گرایش به اسلام در میان غزها بیشتر شد. به نظر می‌رسد که بیشتر غزهای ساکن در شهرها به اسلام گرویده بودند و حتی در مواردی با خویشاوندان غیر مسلمان و چادرنشین خود خصومت می‌ورزیدند. در ربع اول سده دهم میلادی منابع گزارشی از اسلام آوردن گروهی از ترکان در شهر ستکند می‌دهند و همچنین در شمال اسپیعاب و در ناحیه



فاراب، کنجده و چاچ شمار هزار خرگاه (چادر) از ترکان به اسلام گرویدند. (حدود العالم، ۱۳۴۰، ۱۱۸) البته به گفته مقدسی این گروه از ترس حملات مسلمانان به اسلام گرویدند و هر ساله برای نشان دادن وفاداری خود هدایایی را برای حکمران مسلمان اسپبجاب می فرستادند. (مقدسی، ۱۳۸۵، ۳۹۳-۳۹۸) ساکنان این منطقه بنا به گفته استخری، ترکان مسلمان غز و قرلوقی بودند که به جهاد با همسایگان غیر مسلمان شمالی می پرداختند. (استخری، ۱۳۶۸، ۲۶۴) در دهه‌های آغازین سده چهارم محدوده مناطق مسلمان نشین را از گرگان تا فاراب و در نهایت اسپبجاب معرفی شده است. (استخری، ۱۳۶۸، ص ۱۱) اما پس از تشکیل مهاجرنشینان مسلمان در حوالی سیردریا (سیحون) - در مناطق تحت نفوذ ییغو غزان - آرام آرام فرهنگ اسلامی درست مانند سرزمین‌های قرلوقی در آنجا نیز رواج یافت. در این زمان بخشی از ترکان مسلمان شده به همکاری با دولت سامانی روی آورده و با دریافت چراگاه‌هایی از دولت، متعهد به دفاع از مرزهای قلمرو اسلامی در برابر ترکان غیرمسلمان می شدند. (بارتولد، ۱۳۸۷، ۵۴۷) در روایتی که ابن اثیر از سرگذشت خاندان سلجوقیان ارائه می دهد، به درگیری آنها در نیمه دوم این سده با ییغو و غزهای غیرمسلمان تحت فرمانش که از ساکنان مسلمان منطقه‌ی تحت نفوذشان مالیات می گرفتند، اشاره شده است. (ابن اثیر، ۱۳۸۵، ۵۷۲۰/۱۳) اما از طریق گردیزی می دانیم که در نهایت ییغو غزان پس از سقوط دولت سامانی و در ماجرای اتحاد و وصلت با بازماندگان خاندان سامانی اسلام را پذیرفته است. (گردیزی، ۱۳۸۴، ۳۸۳)

کیماک‌ها

کیماک‌ها از دیگر قبایل بزرگ ترک بودند که در نواحی شمالی غزها حضور داشتند. در مشرق آنها قرقیزها (خرخیز) و در سرزمین‌های غربی، قبچاق‌ها زندگی می‌کردند. سرزمین‌های شمالی نیز به دلیل نامناسب بودن آب و هوا خالی از سکنه بود. حاشیه رود ایرتیش بخش قابل توجه‌ای از جمعیت کیماک‌ها را در خود داشت. همان‌طور که اشاره شد در زمان‌هایی که این قبایل با غزها در صلح بودند، زمستان را در چراگاه‌های قلمرو غزان سپری می‌کردند. (حدود العالم، ۱۳۴۰، ۸۵)

یازده عامل تحت فرمان خاقان کیماک که میراثشان به افراد خاندانشان می‌رسد، وجود داشت. به احتمال فراوان این یازده عامل خان‌های یازده قبیله کیماک بوده‌اند که در تحت رهبری خاقان (خان‌ها) تشکیل کنفدراسیونی بزرگ و نیرومند را داده بودند. (همانجا) در قلمرو کیماک‌ها نشانی از زندگی یکجانشینی دیده نمی‌شود. در سرزمین آنها نه روستایی وجود داشت و نه شهری، آنها مردمان کوچرویی بودند که با گله‌های بزرگشان تمام در طول سال به چراگاه‌ها سفر می‌کردند. (Marvazi, 1942, 32)

یکی از قبیله‌های قدرتمند کیماکی در سده چهارم هـ. ق/ دهم م ایمک‌های ساکن حاشیه رود ایرتیش بودند. آنها بعدها در قرن یازدهم میلادی از اتحادیه کیماک‌ها جدا و مستقل گشتند. (بارتولد، ۱۳۷۶، ۱۳۱) قبچاق‌ها دیگر قبیله‌ای بود که در ناحیه‌ای در غرب اتحادیه کیماک و در مناطق شمالی پچنگ‌ها و غزها حضور داشتند. به نظر می‌رسد که مهاجرت برخی از قبایل غز به سمت باختر و جنوب به علت فشار قبچاق‌هایی باشد که برای تصرف مراتع قبایل غز به



سرزمین آنها هجوم می‌آوردند. براساس این فرضیه بارتولد، اشغال مناطق شرقی دریای خزر توسط غزها و حتی مهاجرت آنها به جنوب روسیه و سپس سواحل رود دانوب را از نتایج این فشارها می‌داند. بخشی از قبچاق‌ها برای بدست آوردن مراتع حتی در پشت سر غزها به شمال دریای سیاه مهاجرت کردند. روس‌ها به این قبایل تازه وارد پولوتس و اروپاییان غربی آنها را کومان (Coman) می‌نامند. (بارتولد، ۱۳۷۶، ۱۳۱-۱۳۳؛ سومر، ۱۳۹۰، ۷۲) داده‌های موجود نشان دهنده آن است که قبایل کیماک در طول سده دهم میلادی هنوز فاصله زیادی با زندگی یک جانشینی و وارد شدن به مرحله تمدن داشتند. و از لحاظ رشد یافتگی در مرحله‌ای پایین‌تر از قرلقان و غزان قرار می‌گرفتند.

پچنگ‌ها

پچنگ‌ها در سرزمین‌های غربی غزان و مشرق مرزهای دولت روسیه کی‌یف ساکن بودند. آنها در آغاز سده چهارم هـ. ق/ دهم م در میان رودهای جم (امبا امروزی) و اورال زندگی می‌کردند. پچنگ‌ها تماماً مردمانی چادرنشین بودند و با زندگی یک جانشینی آشنایی نداشتند. در سفرنامه ابن فضلان به فقر پچنگ‌ها که احتمالاً به دلیل چراگاه‌های کم حاصل آن بوده است، اشاره کرده و در نقطه مقابل آنها از غزها یاد می‌کند. البته ابن فضلان اطلاعاتی از شیوه زندگی و وضعیت قرلقان در آن زمان نداشته است. به همین دلیل است که به نظر او غزان مردمانی ثروتمند محسوب می‌شدند. (حدود العالم، ۱۳۴۰، ۸۶؛ ابن فضلان،

(۷۸، ۱۳۴۵)

در سده چهارم هـ. ق/ دهم م نشانی از اتحاد قابل توجهی از قبایل در میان پچنگ‌ها دیده نمی‌شود. در این زمان هر قبیله‌ی پچنگی سیاست‌های خود را دنبال می‌کرد و وحدتی پایداری در میانشان وجود نداشت. آنها همواره برای بدست آوردن چراگاه و ثروت بیشتر با مناطق اطراف در حال نبرد بودند. حتی بخشی از این قبایل با همسایگان بر علیه دیگر قبیله‌های پچنگی همکاری می‌کردند. (حدود العالم، ۱۳۴۰، ۸۶؛ سومر، ۱۳۹۰، ۷۳؛ ساخاروف، ۴۹)

پچنگ‌ها در نیمه دوم قرن دهم به سمت غرب حرکت کرده و به مرزهای دولت روسیه کی‌یف رسیدند. احتمالاً این مهاجرت به دلیل فشار طاقت فرسای قبایل قبچاق، غز و همچنین ضعف شدید امپراطوری خرز پس از حملات نیروهای روس به رهبری سویاتوسلاو^۵ بوده است. (ساخاروف، ۶۰)

ایغورها

ایغورها در منابع اسلامی همواره به اشتباه به نام تغوزاغوز (اتحادیه‌ای از اقوام قدیمی ترک ساکن در شرق کاشغر) نامیده می‌شدند. مزرهای آنها در شرق به امپراتوری چین، در جنوب به مرزهای تبت، در شمال به اتحادیه‌ی بزرگ قرقیز (خرخیز) و در غرب به قبایل قرلق (خلخ) و گروهی از قبایل قرقیز منتهی می‌شد. در سده دهم میلادی آنها مردمانی غالباً کوچ نشین و دامپرور بودند و یبغویی داشتند که در روستایی به نام جملیکت ساکن بود. (حدود العالم، ۱۳۴۰، ۷۶) اما فاروق سومر با توجه به بررسی سنگ نوشته‌های باستانی ترکان معتقد است که در رأس قبایل ایغور خاقانی حضور داشته است. (سومر، ۱۳۹۰، ۶۰)



که اگر نتایج بررسی‌های فاروق سومر صحیح باشد، نشان دهنده تشکیل کنفدراسیونی از این قبایل خواهد بود.

در سال ۸۴۰ میلادی ایغورها از اتحادیه قبایل قرقیز شکست خورده و ناچار به مهاجرت شدند. گروهی از آنها به سوی مرزهای چین رفتند. اما پس از شکستی که از نیروهای چینی خوردند، بخشی از آنها به فرمان این دولت گردن نهادند. و بخش دیگری از این گروه ناچار تابعیت قرقیزهایی که در تعقیبشان بودند را پذیرفتند. دسته‌ای دیگر از ایغورها به سمت غرب کوچ کردند. بخشی از آنها به تبت رفته و در آنجا دولتی را تاسیس کردند. و دسته دوم در منطقه بش بالیغ ساکن شدند و به مرور با زندگی شهرنشینی آشنا گشتند. (سومر، ۱۳۹۰، ۶۳ و ۷۱) به احتمال فراوان یغماها، قومی که در کاشغر و مناطق شمال غربی آن زندگی می‌کردند، شاخه‌ای از همین گروه می‌باشند. به ویژه که بر طبق داده‌های تاریخی بزرگان ایشان از نسل تغوزغرها (ایغورها) بودند. یغماها جمعیت بسیاری داشتند و اکثریت آنها را قبایل دامپرور و چادرنشین تشکیل می‌دادند. اما گروهی کوچکی از یغماها، ساکن شهرها شده و با عناصر زندگی تمدنی آشنایی پیدا کردند. (حدود العالم، ۱۳۴۰، ۷۹)

قرقیزها

در طول قرن نهم و دهم میلادی کنفدراسیون قبایل قرقیز توسط خاقانی در رأس امور قرار داشت، اداره می‌شد. قلمرو این کنفدراسیون از مشرق به امپراتوری چین و اقیانوس، در جنوبی به سرزمین‌های ایغورها و قرلقان، در غرب به قلمرو کیماک‌ها و در شمال که به دلیلی آب و هوای نامناسب خالی از سکنه بود،



متهی می‌شد. قرقیزها با تمامی همسایگانشان روابط خصمانه‌ای داشتند و همواره مشغول نبرد با آنها بودند. (سومر، ۱۳۹۰، ۷۹) برای نمونه پیش‌تر اشاره-ای به نبردهای آنها و ایغورها شد.

تشکیل دولت قراخانیان

در اوایل قرن دهم نخستین دولت ترک در نواحی اطراف دریاچه ایسبیک به وجود آمد. این دولت در شهرهای کاشغر و سپس بلاساغون تکوین یافت. این دولت در شهرهای کاشغر و سپس بلاساغون که محل سکونت اقوام چگل، تخیسی‌ها و به ویژه یغماها بود، تکوین یافت. روشن است همه این قبایل در قدرت‌گیری این دولت نقش مهمی را ایفا کردند. بارتولد این احتمال را مطرح می‌کند که ممکن است قراخانیان از اخلاف یغماها بوده باشند. اما جالب است که غزها تمام ترکان شرقی تا مرزهای چین را با عنوان چگل می‌نامیدند و این که سپاهیان قراخانی را در زمان حمله نیروهای ملکشاه سلجوقی به فرارود، به همین نام می‌نامیدند. این واقعیت می‌تواند دلیلی بر اهمیت سیاسی و نظامی چگل‌ها در بدنه دولت قراخانی باشد. (بارتولد، ۱۳۷۶، ۹۰)

این گونه به نظر می‌رسد که دولت غیرمسلمان قراخانی کمی پس از تأسیس در سال ۳۳۱ هـ. ق / ۹۴۴ م توانسته شهر بلاساغون که در تابعیت حاکمان مسلمان اسپبجاب و دارای جمعیت مسلمان فراوانی بود را به تصرف خود درآورد و احتمالاً در مقابل دولت سامانی و غازیان فرارود برای باز پس‌گیری این شهر حملاتی را بر علیه قراخانیان ترتیب دادند، به صورتی که پس از آن گزارشی از حضور پسر خاقان به عنوان گروگان در دربار امیر سامانی در دست



هست. اما با وجود این کوشش‌ها، بلاساغون همچنان در تصرف ترکان قراخانی باقی ماند. (بارتولد، ۱۳۸۷، ۵۴۶؛ سومر، ۱۳۹۰، ۹۴)

در سال ۳۴۹ هـ. ق. / ۹۶۰ م حدود ۲۰۰ هزار چادر از ترکان به اسلام گرویدند که به احتمال فراوان قرقان، چگل‌ها، تخسی‌ها و یغماها در تحت سرپرستی قراخانیان این جمعیت را تشکیل می‌دادند. منابع به پذیرش اسلام توسط ساتوک بغرا خان عبدالکریم^۶ بنیانگذار دولت قراخانی به همراه تمام اعضای ایل خود اشاره می‌کنند. (بارتولد، ۱۳۷۶، ۸۸؛ سومر، ۹۰)

دولت قراخانی پس از پذیرش اسلام دیگر به عنوان یک دولت بیگانه در میان مسلمانان به شمار نمی‌آمد و در پی آن غازیانی که تا پیش از این در مرزهای سامانیان بودند و بر علیه قراخانیان نبرد می‌کردند، حال به یاری این دولت تازه مسلمان می‌شتافتند تا در برابر ترکان غیر مسلمان از مرزهای شمالی و شرقی دولت قراخانی - که از آن پس مرزهای جهان اسلام محسوب می‌شد - دفاع کنند. نمونه‌ای از حضور غازیان را در سپاه قراخانی می‌تواند در گزارش‌های مربوط به نبرد با قبایل ختایی^۷ مشاهده کرد. (ابن اثیر، ۱۳۸۳، ۵۵۴۴/۱۳؛ بارتولد، ۱۳۷۶، ۱۴۰)

با ادامه نبردها پس از تصرف بلاساغون، قراخانیان به تصرف کامل اسپبجاب دست یافتند، اما منابع اطلاعات دقیقی از جزئیات ماجرا ارائه نمی‌دهند. صوره الارض ابن حوقل در سال‌های پیش از ۳۶۷ هـ. ق نگاشته شده است، در این اثر او چاچ و ایلاق را بزرگ‌ترین مرز با ترکان می‌داند (ابن حوقل، ۲۳۳) با این حساب می‌توان به این نتیجه رسید که فرغانه و اسپبجاب در سال‌های میان ۳۳۱ تا ۳۶۷ هـ. ق به تصرف ترکان درآمده است. در گام بعدی قراخانیان

در سال ۳۸۳ هـ. ق / ۹۹۳ م برای نخستین بار به ناحیه سمرقند و بخارا - مرکز دولت سامانی - حمله کردند. بنا به گزارش ابن اثیر دولت سامانی در آغاز توانست نیروی قراخانی را به عقب براند، اما در زمانی که سپاهیان قراخانی بار دیگر به حمله پرداختند، نیروهای سامانی با شکست سنگینی مواجه شده و بخارا پایتخت سامانی به تصرف درآمد. تضادهای درونی سامانیان از جمله ناراضایتی و شورش دهقانان و بزرگانان محلی در کنار قدرت گیری گروه های نظامی که غالباً مستقل از برنامه های دولت عمل می - کردند و همچنین مشکلات مالی پیش روی سامانیان به پیشروی ترکان قراخانی کمک فراوانی کرد. (ابن اثیر، ۱۳۸۳، ۱۲/۵۳۳۳-۵۳۳۷؛ گردیزی، ۱۳۸۴، ۳۵۸؛ بارتولد، ۱۳۷۶، ۹۹)

قبایل غز ساکن در شمال غربی فرارود که با قدرت گیری قراخانیان، خود را بیشتر از گذشته در خطر دیدند، به کمک دولت سامانی - که در حوالی خوارزم مشغول آماده سازی ارتشی برای بازپس گیری بخارا و سمرقند بود- شتافتند. نیروهای قراخانی با مشاهده اتحاد نیروهای رقیب، تصمیم به عقب نشینی گرفتند. اما نیروهای غز در تمام مدت عقب نشینی با حملات مرگبار خود تلفات بسیاری را به دشمن وارد آوردند. در نهایت در نبردی که در اطراف ناحیه سمرقند روی داد، غزان توانستند نیروهای تحت فرمان خاقان قراخانی را شکست دهند. پس از عقب نشینی نیروهای قراخانی، دولت سامانی به راحتی توانست باری دیگر قدرت خود را در پایتخت و برخی از مناطق اطراف بدست آورد. (جرفادقانی، ۱۳۸۲، ۹۲-۹۸؛ گردیزی، ۳۶۸-۳۶۹؛ جوزجانی، ۲۱۳؛ ابن اثیر، ۱۲/۵۳۳۷-۵۳۳۸ و ۵۷۲۰)



با وجود عقب نشینی موقتی قراخانیان، مشکلات درونی سامانیان مانع از کوششی برای دفع خطر شد. گروه‌های نظامی که در جریان درگیری برای کسب قدرت از بدنه دولت جدا شده بودند، حال هر کدام بر بخشی از قلمرو دولت سامانی تسلط پیدا کرده بودند. سیمجوریان در خراسان و غزنویان در افغانستان امروزی از جمله بزرگ‌ترین این گروه‌های نظامی بودند که پس از جدا شدن از دولت سامانی توانستند، در بخشی از ایالت‌های شرقی ایران دولتی تشکیل دهند. غزنویان از پایگاه خود در غزنین به پیشروی در سرزمین‌های اطراف به ویژه ایالت‌های هند پرداخته و با غارت هند ثروت و قدرتی را بدست آورده بودند. دولت سامانی که پس از عقب‌نشینی قراخانیان می‌کوشید با از بین بردن خطر سیمجوریان در خراسان، قدرت خود را باری دیگر در این منطقه برقرار کند، از سپاهیان نیرومند غزنوی درخواست کمک کرد. پس از برقراری توافقی میان این دو دولت، اتحاد غزنوی-سامانی به همراه برخی دولت‌های محلی که در تابعیت دولت سامانی بودند، با تشکیل نیرویی متحد به رهبری امیر غزنوی در نبردهایی سنگین توانستند خراسان را از دست سیمجوری خارج کرده و دولت‌های محلی خراسان و فرارود را بار دیگر به صورت فدراسیونی در تحت رهبری سیاسی و نظامی سامانیان درآورند. (جرفادقانی، ۱۳۸۲، ۱۰۴-۱۰۸ و ۱۲۳-۱۳۲؛ ابن اثیر، ۱۲/۵۳۴۵-۵۳۴۶؛ میرخواند، ۵۷۴-۵۷۵)

اتحاد غزنوی-سامانی حال در مقام رهبری نیروهای متحد می‌کوشید مانع از پیشروی قراخانیان^۵ که در آن هنگام بار دیگر به تهدید پایتخت سامانیان پرداخته بودند- به سوی جنوب شود. با تلاش‌های انجام شده دو طرف که از

پیامدهای احتمالی شکست نگران بودند، چاره را در مذاکره دیدند. بر طبق گفتگوهای انجام شده سمرقند به منطقه نفوذ قراخانیان تبدیل و قطوان مرز میان دو قدرت برگزیده شد. (جرفادقانی، ۱۳۸۲، ۱۳۳-۱۳۸) پس از این توافق، برای مدتی در سایه قدرت نظامی دولت غزنوی خطر ترکان برطرف شد. اما با مرگ امیر سبکتگین دولت غزنویان برای حل مسئله جانشین و تثبیت اوضاع داخلی، ناچار به انتقال نیروهایش از خراسان به سوی پایتخت شد. با این اتفاق باری دیگر خراسان به محل درگیری نیروهای نظامی خودسری تبدیل گشت که برای بدست آوردن قدرت در خراسان و فرارود به تکاپو افتاده بودند. قراخانیان که پیش بینی تسلط دولت غزنوی بر سامانیان را می‌کردند. کوشیدند با حمایت از فائق و دستگیری عناصر سرکش به تقویت دولت سامانی و جلوگیری از پیشروی غزنویان بپردازند.^۸ (فروزانی، ۱۳۸۹، ۵۰) برای مدتی کوتاه فائق نفوذی در دستگاه سامانی بدست آورد و کوشید تا از قدرت گیری دولت غزنوی در خراسان جلوگیری کند. اما غزنویان که پس از تثبیت اوضاع داخلی بار دیگر به فکر برقراری نفوذ گذشته خود در خراسان افتاده بودند. کوشیدند تا با اعمال فشار بر دولت سامانی نفوذ و اختیارات خود را در خراسان بدست آورند. در این شرایط برخی گروه‌های نظامی موجود در خراسان که قدرت گیری غزنویان واهمه داشتند، کوشیدند با تشکیل جبهه‌ای متحد به رهبری فائق از پیشروی غزنویان جلوگیری کنند. اما در نهایت غزنویان که انجام مذاکرات را بی فایده می‌دیدند، در سال ۳۸۹ هـ. ق / ۹۹۸ م با شکست نیروهای نظامی متحد، خراسان را به تصرف خود درآوردند. پس از این شکست و مرگ فائق، در زمان اندکی پس از آن دولت قراخانی مستقیماً



وارد عمل شد و بدون رو به رو شدن با مقاومتی جدی به اشغال بخارا و بخش‌هایی از مناطق شمالی رود جیحون پرداخت. با ورود نیروهای قراخانی به بخارا دولت سامانی سقوط کرده و آخرین امیر سامانی به همراه دیگر بزرگان دولت اسیر و به اوزکند پایگاه قراخانیان در فرارود منتقل شدند. (جرفادقانی، ۱۳۸۲، ۱۸۳-۱۸۴؛ ابن اثیر، ۱۳۸۵، ۱۲/۵۳۸۸-۵۳۸۹؛ گردیزی، ۱۳۸۴، ۳۷۵-۳۷۸)

پس از سقوط سامانیان یکی از شاهزادگان دربند سامانی توانست از زندان فرار کرده و گروهی از نیروهای هوادار آن دولت را برای آزاد سازی مناطق اشغالی سازمان‌دهی کند. آنها تنها توانستند پیروزی‌هایی کوتاه مدتی را به دست آورند. اما جدی‌ترین تلاش آنها در زمانی بود که توانستند با بیغو غزان بر علیه دولت قراخانی متحد شوند. در جریان این اتحاد بیغو اسلام آورد. نیروهای غز در نبردهایی که اتفاق افتاد، شکست‌هایی را در سال ۳۹۳ و ۳۹۴ هـ. ق بر قراخانیان وارد آوردند. اما بیغو غزان که ادامه درگیری با نیروهای قراخانی را خطرناک می‌دیدند. در نهایت پس از تصاحب غنائیم جنگی و اسیران از ادامه نبرد منصرف شده به سرزمین خود بازگشت. پس از جدا شدن غزان از شاهزاده سامانی نیروهای قراخانی به راحتی توانستند قیام آنها را سرکوب کرده و تسلط خود را بر مناطق اشغالی تثبیت کنند. (جرفادقانی، ۱۳۸۲، ۱۹۳-۱۹۷؛ گردیزی، ۱۳۸۴، ۳۸۳؛ ابن اثیر، ۱۳۸۵، ۱۲/۵۳۹۹؛ میرخواند، ۵۸۰؛ شبانکاره‌ای، ۱۳۷۶، ۲۵° ۲۸)

دولت قراخانی در انتهای قرن ۴ هـ. ق / ۱۰ م با تسلط بر فرارود و ترکستان به قدرت بزرگ اقتصادی در منطقه تبدیل شد. در اختیار داشتن معادن بزرگی

همچون طلا، نقره به ویژه در ناحیه فرغانه و ایلاق (ناحیه‌ای در شمال شرقی اشروسنه) که برای دولت پشتوانه ارزی و مالی خوبی فراهم می‌آورد و معادن آهن اشروسنه و طراز که برای تولید محصولات فلزی به ویژه اسلحه در سطح گسترده کاربرد داشت. توان بالای تجهیز را برای این دولت بوجود می‌آورد. (استخری، ۱۳۶۸، ۲۱۸-۲۱۹ و ۲۲۶-۲۳۳° و ۲۴۸-۲۴۹ و ۲۶۲؛ حدود العالم، ۱۰۹-۱۱۴؛ بارتولد، ۱۳۸۷، ۳۸۳-۳۸۴) کشاورزی حاصلخیزی که نه تنها نیازهای منطقه بلکه بخش بزرگی از نیاز خراسان و مناطق همسایه را تأمین می‌کرد (استخری، ۱۳۶۸، ۲۵۲-۲۵۳؛ مقدسی، ۱۳۸۵، ۴۰۲؛ بارتولد، ۱۳۸۷، ۳۶۹-۳۷۰ و ۵۰۴-۵۰۶) و همچنین وجود بازرگانی و صنعتگری پیشرفته در شهرهای بزرگ فرارود از عوامل این توان بالای اقتصادی محسوب می‌شد. عامل دیگر قدرت قراخانیان وجود قبایل فراوانی بود که در تشکیل این دولت نقش بسزایی داشتند و توانایی بالایی را در بسیج نیروها برای نبرد به دولت می‌بخشیدند. شاهدهی بر این مدعا ارتش ۵۰ هزار نفری بود که قراخانیان در سال ۳۹۷ هـ. ق/ ۱۰۰۷ م برای تصرف خراسان گسیل کردند. (جرفادقانی، ۱۳۸۲، ۲۸۴-۲۸۵) دسته بندی ارتش در این مرحله از سطح تمدن ترکان قراخانی بر مبنای دسته بندی‌های تیره‌ای بود. به صورتی که هر تیره گروهی را به رهبری فردی از همان تیره بسیج کرده و به میدان نبرد می‌فرستادند. این نیروها که بیشتر به صورت داوطلب به میدان نبرد می‌رفتند به دلیل بافت خویشاوندی که داشتند از اتحاد، انسجام و کارکرد بالایی در میدان نبرد برخوردار بودند. (انگلس، ۱۳۸۶، ص ۱۱۱)

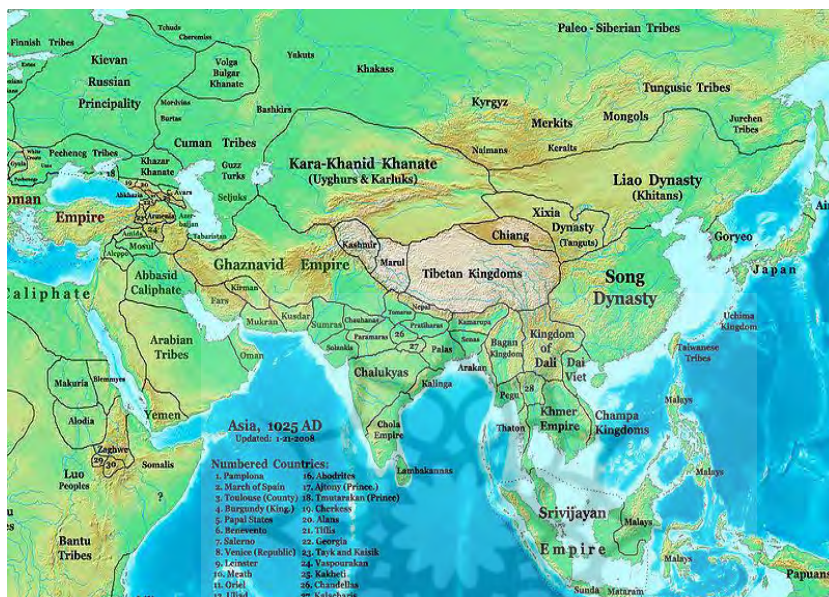
نتیجه گیری

با بررسی داده‌های ارائه شده از رویدادهای جوامع ترک در طول سده ۴ هـ. ق / ۱۰ م می‌توان تحولات صورت گرفته را به صورت اختصار این گونه بیان کرد: گسترش شهرنشینی و فرهنگ آن در میان ترکان، حرکت به سوی جامعه طبقاتی به ویژه در میان ترکان مناطق جنوبی‌تر، تشکیل دولت، گسترش حجم ارتباطات اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی با مناطق متمدن به ویژه تمدن اسلام، پذیرش اسلام و پایان نبرد با نیروهای جهادی مسلمان و حتی کمک گرفتن از آنها در مبارزه با قبایل غیرمسلمان شمالی و شرقی، گسترش قلمرو ترکان در غرب به وسیله پچنگ‌ها، قبچاق‌ها و گروه‌هایی از غزان تا مرزهای دولت روسیه کی‌یف و حتی امپراتوری بیزانس و تصرف فرارود توسط دولت قراخانی از جمله این رخدادها و تحولات جوامع ترک در طول سده ۴ هـ. ق / ۱۰ م محسوب می‌شود.

گسترش یکجانشینی و پذیرش اسلام در طول این سده توسط ترکانی که در ارتباط بیشتر با تمدن‌های اطراف به ویژه تمدن اسلامی بودند، راه را برای اتحاد میان این گروه‌ها و تشکیل دولتی نیرومند هموارتر کرده و به رشد و توسعه اجتماعی ترکان سرعت بیشتری بخشید. اتحاد گروه‌های متمدن‌تر ترکان در زیر لوای دولت قراخانی به جای دشمنی‌های قبیله‌ای گذشته، چنان توان بالای نظامی‌ای را بوجود آورد که به زودی توانستند با پیشروی در مناطق اطراف به ویژه سرزمین‌های اسلامی مراتع و شهرهای بسیاری را تصاحب کنند. ترکان در پایان این سده با داشتن مشروعیت مذهبی-سیاسی، توان بالای اقتصادی و



انسجام بیشتر اجتماعی، به نیرویی تبدیل گشتند که در آستانه قرن پنجم ه. ق / یازدهم م تمامی همسایگانشان تحت الشعاع قدرت آنها قرار گرفته بودند.



نقشه سرزمین‌های ترک و مناطق اطراف در سال‌های آغازین سده پنجم میلادی

پی نوشت

^۱. petchenegues

^۲. اتحادیه‌ی گوک ترک از هسته‌ی اولیه قبیله‌ای از بازماندگان هون‌ها به نام آشینا به معنای «گرگ نجیب» تشکیل شد. پس از مدتی قبایل بومی پراکنده در حوالی آلتای، که از بقایای اتحادیه هون‌ها و غالباً ترک زبان بودند، به آشینا پیوسته و اتحادیه‌ای را در اطراف دودمان آشینا تشکیل دادند. و همین اتحادیه بود که به نام گوک ترک در تاریخ مشهور گشت. چینیان و ژوان ژوان‌ها اتحادیه پدید آمده را توکیه ئو/ تو-کیو می‌نامیدند که این نام بعدها منشاء شکل‌گیری واژه ترک گردید. بومین رهبر تو-کیه‌ها با پیروزی بر ژوان ژوان‌ها و تصرف مغولستان، در ۵۵۲ میلادی خود را خاقان نامید..



گوک‌ترک‌ها پس از مدتی توانستند تمام ترکستان شرقی و غربی را تصرف و به استپ‌های روسیه جنوبی دست یابند. این اتحادیه پهناور در نهایت در سال ۱۲۴ هـ. ق/ ۷۴۲ م بر اثر شورش قبایل از بین رفت.

۳. با توجه به منابع و اطلاعات موجود اون اوق‌ها اتحادیه‌ای از قبایل بودند که در نواحی فرغانه سکونت داشتند. آنها پس شکست از قرقان مهاجر اتحاد خود را از دست داده و گروهی از آنها به مناطق دیگر مهاجرت کردند. برخی از دانشمندان ترک شناس احتمال می‌دهند، غزها نیز بخشی از بدنه این اتحادیه را تشکیل می‌دادند و با از هم پاشیدن اتحادیه اون اوق به نواحی شرقی تر مهاجرت کرده و در آنجا ساکن شدند. (سومر، ۱۳۹۰، ۶۸)

۴. در واپسین سال‌های سده نهم میلادی اسلاوهای شرقی در شهر کی‌یف موفق به تشکیل دولتی شدند که در آن زمان به عنوان دولت روس شناخته می‌شد. اما بعدها این دولت به دلیل پایتخت بودن کی‌یف در نزد دانشمندان به روسیه کی‌یف مشهور گشت. (ساخاروف، ۲۹)

5. Sviatoslav

6. Satuk Bughra Khan

۷. این قبایلی بودند که در قرن ششم هجری از چین مهاجرت کرده و به نواحی کاشغر و ختن آمدند. آنها در نهایت توانستند دولتی را با تصرف سرزمین‌های قراخانیان در میان سال‌های ۱۱۲۴ تا ۱۲۱۸ میلادی در آسیای میانه برپا کنند. (فرهنگ معین)

۸. ایلک با دستگیری ابومنصور اسپیجایی و عبدالله بن عزیر ° وزیر نوح بن منصور ° حرکت آنها را در آغاز حکومت ابوالحارث منصور بن نوح سرکوب کرد. (جردفاقی، ۱۳۸۲، ۱۵۵-۱۵۶)

منابع

- ابن اثیر، عزالدین علی الکامل (۱۳۸۵). ترجمه حمیدرضا آژیر، تهران، اساطیر.
- ابن فضلان (۱۳۴۵). سفرنامه ابن فضلان، ترجمه ابوالفضل طباطبایی، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.
- استخری، ابواسحاق ابراهیم (۱۳۶۸). مسالک و الممالک، به کوشش ایرج افشار، تهران، علمی و فرهنگی.
- انگلس، فردریک (۱۳۸۶). منشا خانواده، مالکیت خصوصی و دولت، ترجمه خسرو پارسا، تهران، دیگر.
- بارتولد، واسیلی ولادیمیر (۱۳۸۷). ترکستان نامه، ترجمه کریم کشاورز، تهران، آگه.
- _____ (۱۳۷۶). تاریخ ترک‌های آسیای میانه، ترجمه غفار حسینی، تهران، توس.
- بلاذری، احمد بن یحیی (۱۹۳۲). فتوح البلدان، تصحیح رضوان محمد رضوان، بی جا، مکتبه التجاری الكبرى.
- پریتساک، املیان (۱۳۸۵). «فروپاشی امپراتوری اغوز ییغو»، ترجمه محسن رحمتی، مجله پژوهش نامه تاریخ، سال اول، ش ۴، دانشگاه آزاد اسلامی واحد بجنورد، صص ۲۳-۳۹.
- مجمل التواریخ و القصص، مصحح ملک الشعرا بهار، به اهتمام محمد رمضان، تهران، کلاله خاور.
- حدود العالم، (۱۳۷۲). تصحیح منوچهر ستوده، تهران، دانشگاه تهران.



جرفادقانی، ابوالشرف ناصح بن ظفر (۱۳۸۲). تاریخ یمینی، مصحح جعفر شعار، تهران، علمی و فرهنگی.

جوزجانی، ابو عمرو عثمان بن محمد (۱۳۷۷). طبقات ناصری، تهران، دنیای کتاب.

دلریش، بشری (۱۳۹۲). جایگاه سیاسی غلامان در تاریخ ایران، تهران، هزار. ساخاروف، آندره، [بی تا]. تاریخ روسیه باستان، ترجمه آذر ملک احمداف و امیر صمدیان، در دست چاپ.

سومر، فاروق (۱۳۹۰). تاریخ غزها (ترکمن‌ها) تاریخ، تشکیلات طایفه‌ای و حماسه‌ها، ترجمه وهاب ولی، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

شبانکاره‌ای، محمد بن علی (۱۳۷۶). مجمع الانساب، تصحیح میر هاشم محدث، تهران، امیرکبیر.

فروزانی، سید ابوالقاسم (۱۳۸۹). قراخانیان، تهران، سمت. کاشانی، ابن بابا (۱۳۸۱). رأس مال الندیم (ضمیمه کتاب تاریخ غزنویان)، ترجمه حسن انوشه، تهران، امیرکبیر.

گروسه، رنه (۱۳۶۵). امپراتوری صخرانوردان، ترجمه عبدالحسین میکده، تهران، علمی و فرهنگی.

گردیزی، ابوسعید عبدالحی بن ضحاک بن محمود (۱۳۸۴). زین الاخبار، تصحیح عبدالحی حبیبی، تهران، دنیای کتاب.

مقدسی، ابو عبدالله محمد بن احمد (۱۳۸۵). احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم،

ترجمه علینقی منزوی، تهران، کومش.

میرخواند، محمد بن سید برهان الدین خواندشاه (۱۳۳۱). روضه الصفاء، تهران،

کتابفروشی های مرکزی.

Marvazi, Sharaf Al-Zaman Tahir (1942). **on China, The Turks and India**, translation and commentary by V.Minorsky, London, The Royal Asiatic society.

